

فنا خداوند مهر و ماه

www.ketab

میراثنامه	قنوائی - حسین / ۱۳۵۲
عنوان و نام پدیدآور	سلام‌های عاشقانه: پیام‌های بی‌نشان به رویایی سی‌ساله / حسین قنوائی
مشخصات نشر	تهران: داستان، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	۲۰۵ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۶۱۴-۳۷-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	لیبیا
موضوع	نثر فارسی - قرن ۱۴
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۰ A ۸ PIR A1A۰/۵۹۴
رده‌بندی دیویی	۸۵۸/۸۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۳۳۹۱۰۸

تهران صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۳۱۶

Email: Nashredastan@yahoo.com

۰۹۱۲۴۲۱۴۵۸۹

نشر داستان



سلام‌های عاشقانه

حسین قنوائی

طرح جلد و گرافیک: حسن قنوائی

چاپ نخست: زمستان ۱۳۹۲

شمارگان: هزار نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۱۴-۳۷-۴

مقدمه‌ای بر دورگاری عاشقانه‌ای نزدیک احتشاری بی پروای رویایی سی‌ساله

هنوز در تبعیدم!

این خانه‌ای سرد و تاریک و دل‌گیر، در شهری
مستطابق به نقشه‌ی جهان است که من به میل خود
در آن هستم. این آغاز داستان روزگار ما در سالیان
تحمیل دهی است که من در این ساعت دارم
مقدمه‌ای بر آن می‌نویسم. این کتاب را به
این نگارش انتخاب کرده‌ام که نیازی باشد از کاغذ
و قلم. تمام این کتاب در این پیش درآمد، هرگز
تا قبل از جمع‌آوری به این کاغذ نمانده است!
شرح این است که در نخست روز رسیدن به این
برزخ و دیدار با یک مقام ارشد، دورگاری شده
مبنی بر تبعید یک نویسنده به عنوان بی‌سواد
شده» به ایشان تقدیم شد.

گفت‌وگویی نه، که تمام ساعت این دیدار بی‌بلا
به گفت‌ایشان و شنود من درگذشت تا شرایط برای
من تفهیم شود.

فرمودند که: هر شب حدود ساعت هفت در پاییز و
زمستان، و هشت در بهار و تابستان، پیش از رفتن به



خانه باید خود را به یکی از مکان‌های امنیتی رسانده و معرفی کنم تا گواهی شود که از شهر خارج شده‌ام. و گویا که البته؛ «این به نفع خودم است!» من بعدها دانستم که منظور از خانه، همان جایی است که باید در آن درد را طاقت کنم. هجوم دزدان را - کوتاه شدن و آوار هر شبه‌ی سقف را بر سرم!

دندان‌کن: این جا حق ندارم بنویسم. حتا بهتر آن است که از خانه هم صرف نظر کنم. و چه بهتر از آن که در راهی مسایل سکوت کنم، با کسی سخنی نگویم. با مردم این شهر درباره‌ی همه‌ی سیاهی‌ها روایت نکنم. در صورت کشف کاغذی در وسایل شخصی - خانه - مسیرهای تردد و در جیب لباسم، آن به منزله‌ی لوازم و مدارک ارتکاب جرم تلقی شده و رفتار من به عنوان تکرار اعمال مجرمانه مقامات بالاتر گزارش می‌شود، که به حکم منجر به اعدام و مدتی این حکم خواهد شد.

من هرگز نمی‌توانستم حتا تصور کنم که چنانچه اتفاقی درباره‌ی حکم اجرا شده، بیفتد. این است که تعهد سپرده‌ام... نه، تعهد گرفته‌اند که چیزی ننویسم. حتا چیزی نگویم!



البته این شرایط باعث شد که یاد بگیرم با خودم
گفت‌وگو کنم. رفتار و فکرها و عقیده‌ام را تحلیل
کنم. در این مدت گاهی حتا من «آن چه می‌خواهم
باشم» با من «آن چه پیش می‌آید» با هم دست به یقه
شده‌ایم و نتیجه این بوده که بایسته است بیاموزم که
برای شرایط، شرایط تعیین کنم!

فست دوری و عاشقانه‌های قابل لمس در این
پوشش از همین خط و نشان‌هایی است که برای
میتوانستید.

یا گاهی هم رویا پناه ببرم و در خیال‌های پیوسته
با عشق‌هایم او را خوبم را به نزدیک‌تر از خودم
بیاورم!

فکر کردن بی نیازی و صرف را بهتر آموخته‌ام
و به کشف‌های تازه‌ای رسیده‌ام!

در همین سال بود که به من احساس و یقین رسیدم
که عشق از سیاست بالاتر است.

عشق آغاز این تمرین است که با آن همه چیزهای
خوب را تنها برای خود نخواهیم. دیگری را «د» را
شایسته‌ی همه خوبی‌ها می‌دانیم و برای
می‌خواهیمشان، فراهمشان می‌کنیم! ... و بداند
آغاز می‌شود!

عشق، بخشیدن و باز هم بخشیدن است. با لذت و
بی‌تمنای خواهشی در برابر مهرورزی. یادمان
می‌دهد که به کسی غیر از خودمان هم حق بدهیم.



حق بهره‌مندی از هر احساس و لمس زندگی را؛
حق انتخاب - رهایی در لحظه - شور - شفا -
شادمانی و...! ... و آزادی آغاز می‌شود!
برای آدمی خیلی تأسف بار است که در دنیایی بسر
ببرد که می‌گویند در آن «حق گرفتنی است، دادنی
نیست!»

و به شما حق می‌دهم اگر افسوس این را بخورید که
در دنیایی تمام عمر آدمی صرف جنگ و
دشمنی می‌شود. کاش بیاموزیم که برای هم دیوار
نهاده‌ایم و در حال آزادی و در حریم عدالتی عاشقانه
با هم باشیم، نه روی اجبار یا نیاز!

به همین دلیل سواد عدالت‌هاست بی آن که از تاریکی
ترسیده باشیم و سنای فکری کنیم. به عشق که
می‌توانست از دغلی بی سرانجامی که شاید
خود سرابی ساختگی بی عطش همیشگی انسان
باشند، رهایمان کند و آبی - آتش جدال‌های فریب
کار بریزد. از شعور حرف‌ها و بی نیازمان
کند!

حالا شک کرده‌ام که شاید به همین علت است که
احساس عشق را از آن اسطوره‌گی و سادگی که در
حقیقت، در روزگار ما به این تباهی و اتلاف
کشیده‌اند؟!



و از آن سو، بی‌شمار همایش و نمایش برای دفاع از حقوق این و آن آماده می‌شود. و دست آخر معلوم می‌شود که باز هم؛ «همانی نشدیم که می‌خواستیم».

این است که از خوانندگان خواهش می‌کنم که اگر در این جایی که هستند، هنوز فکر کردن ممنوع نیست، با من به این موضوع فکر کنند. ما باید یاد بگیریم که به اندیشه و احساس خود، بیش‌تر از توجیه‌های دیگروانی که گمان می‌کنند حال ما را بهتر از این می‌فهمد، احترام بگذاریم و خودمان باشیم!

حالا زمان است که باید به خیلی چیزها فکر کرد. باید به سمت زوایای بعضی معانی برگشت.

به معجزه‌ای از آدمی را می‌بینی باشد... به عشق، نه آن طور که هست و نه آن طور که نیست و می‌تواند باشد، شایسته است که باشد! به طور دقیق، حرف تنها از عشق‌ها، زاهدانه‌ای نیست که به اصرار، تلاش می‌شود با غیبت و آسمانی خواندنشان، به آن اعتبار ببخشند و به آن راه برده کنند تا به اصطلاح موجه به نظر بیاید. به چشم خودمان در تعارف و تشکیک کاملیم اگر کسی انسان به انسان را انکار کنیم!

بگذریم!

در پایان آن گفت و شنود، عالی مقام اضافه فرمودند که: اگر چه تمامی این مقررات در حکم و



دستورالعمل پیوستی درج نگردیده (شاید برای آن
که دیوارهای حاشا هم چنان بلند بماند) اما با شما
این گونه رفتار خواهد شد!
بنابراین لازم بود که به گونه‌ای خودمانی، شرایط
اقامت را برایتان روشن کنیم تا خدای ناکرده کلاه
ما را و کلاهی که بر سر شما رفته، به درون هم
پیل نشوند!

«خدا حافظی نیز بذل محبت کردند: «افتخار
دارم که شما به عنوان یک نویسنده‌ی مردمی، در
شهر ما بمانید!»
و من این جا و حالا چه خوب می‌فهمم که چه گونه
نویسنده‌هایی که می‌نویسند، می‌توانند باعث افتخار
باشند!...

تمام این کتاب، پیش از گردآوری بر روی کاغذ، به
صورت پیام کوتاه بر صفحه‌ی یک تلفن همراه
نوشته شده است!

